

فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال ۲۷، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، شماره پیاپی ۱۰۴

Z. Pishgahifard
H. Kamram
A. Karami

زهرا پیشگاهی فرد، دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

حسن کامران، دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

افشین کرمی، دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

E-mail: karami.ut@gmail.com

شماره مقاله: ۸۴۵

شماره صفحه پیاپی ۱۷۸۱۸-۱۷۷۹۲

اثر نومادیسیم بر تکوین مرزهای سیاسی در ایران

(مطالعه موردی: مرزهای غربی ایران)

چکیده

کشور ایران بنا به موقعیت جغرافیایی خاص خود، به ویژه از سمت شمال و شمال-شرقی که مدخل ورود اقوام کوچ‌نشین بوده است، سرزمینی است که در همان ابتدا نومادیسیم را تجربه کرده و نخستین مظاهر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به دنبال آن در خود پذیرفته است. عشایر در طول تاریخ نقش مهمی را در نگرانی از مرزهای ایران ایفا کرده‌اند. اکثر حکومت‌هایی که در ایران قدرت را در اختیار داشته‌اند، از منشأ ایللی برخوردار بوده‌اند و در این میان ارتباط آنها با حکومت مرکزی حائز اهمیت بسیار است. به واسطه دوری از مرکز، این قبایل همواره تهدیدی برای حکومت به شمار می‌رفته‌اند؛ به گونه‌ای که در اغلب اعصار نفوذ حکومت در میان آنها بسیار کم و آنها عملاً خودمختار بوده‌اند و فقط در مواقع جنگ، با اعزام نیرو ارتش ایران را کمک می‌کرده‌اند. در اعصار گذشته حضور این اقوام کوچ‌نشین در مناطق مرزی ایران سبب بروز مشکلات بسیاری برای دولت‌های ایران شده بود. کوچ‌های فصلی آنها و تابعیت‌هایی که به راحتی تغییر می‌دادند، سرحداتی کشور را بسیار غیرشفاف و بی‌ثبات می‌کرد. هدف این پژوهش، بررسی اثر نومادیسیم بر تکوین مرزهای غربی ایران است. استدلال مقاله حاضر این است که شیوه زندگی کوچ‌نشینی در مناطق غربی ایران، باعث تأخیر در فرایند

تکوین مرزهای سیاسی در این بخش از کشور شده است. روش مورد استفاده در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: حکومت، مرز، کوچ‌نشینی، عشایر، ارتش

مقدمه

کوچ‌نشینی به عنوان نخستین شکل‌بندی زندگی اجتماعی بشر در دنیای قدیم رایج بوده است. جماعات قبیله‌ای ساخته و پرداخته دورانی بودند که هنوز دولت به مفهوم واقعی آن وجود نداشت و قبیله و طایفه، بزرگترین واحد اجتماعی به شمار می‌رفت (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۶۰: ۱۸۰). زندگی کوچ‌نشینی در ایران را بدون توجه به پدیده رایج در نواحی نیمه‌خشک آسیای مرکزی و جنوب‌غربی و خاور نزدیک و آفریقای شمالی نمی‌توان درک کرد. این قلمرو که در حدود ۱۰۰ درجه طول جغرافیایی را در عرض‌های ۲۰ الی ۴۵ درجه شمالی در برمی‌گیرد، در داخل خود به واحدها و مناطق جغرافیایی مختلف تقسیم می‌شود (بدری‌فر، ۱۳۸۱: ۶۲). یادمان‌های تاریخی گویای آن است که بین ۱۰ تا ۱۵ هزار سال پیش، انسان‌های ساکن فلات ایران برای تهیه خوراک خود به شکار می‌پرداخته‌اند (بخشنده نصرت، ۱۳۷۸: ۱۱۴). از نیمه هزاره نخست پیش از میلاد در بخش‌های کوهستانی ایران، بر قبیله‌هایی آگاهی داریم که مؤلفان روزگار باستان آنها را «نوماد» (کوچنده) می‌نامیدند. هرودوت از ده قبیله پارسی که فهرست آنها را آورده، شش قبیله را کشاورز و چهار قبیله را کوچ‌نشین نامیده است (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۲۹).

ایلات و عشایر ایران بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشور را تا دوران معاصر تشکیل می‌دادند و عمدتاً در رشته دامپروری مشغول بودند و به مقتضای فصل و به علت کثرت عدد گله‌ها و رمه‌های خود در منطقه معینی تغییر مکان می‌دادند تا همیشه از چراگاه‌های طبیعی برای تغذیه دام‌های خود استفاده کنند (علی‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۰۷). بر اساس جدولی که چارلز عیسوی از ترکیب اجتماعی ایران در اواخر عهد ناصری ارائه

می‌دهد، جمعیت جامعه عشایری تقریباً رقمی برابر با جمعیت جامعه شهری است. این رقم در حدود ۳۲ درصد را شامل می‌شود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۸).

جدول شماره (۱): جمعیت ایلات و عشایر ایران در اواخر قرن نوزدهم

اسامی اشخاص برآوردکننده	سال برآورد	جمعیت ایران (کل)	جمعت ایلات و عشایر	درصد جمعیت عشایری
هو توم شیندلر	۱۸۸۴ میلادی	۷/۶۵۴/۰۰۰	۱/۹۱۰/۰۰۰	۲۵
زولو تورا ف	۱۸۸۸ میلادی	۶/۰۰۰/۰۰۰	۳/۰۰۰/۰۰۰	۵۰
جرج.ن. کرزن	۱۸۹۱ میلادی	۸/۰۵۶/۰۰۰	۲/۰۱۴/۰۰۰	۲۵
هو توم شیندلر	۱۸۹۷ میلادی	۹/۰۰۰/۰۰۰	۱/۹۱۰/۰۰۰	۲۱/۲
لورینی	۱۸۹۹ میلادی	۹/۳۳۲/۰۰۰	۲/۱۳۸/۰۰۰	۲۲/۹
مدوداف	۱۹۰۹ میلادی	۱۰/۰۰۰/۰۰۰	۲/۵۰۰/۰۰۰	۲۵

منبع: اکبری و میزبان ۱۳۸۳

بارث^۱ در ساختار سیاسی جوامع ایلی در ایران دو نوع دستگاه رهبری می‌دید: یکی ایلاتی که در آنها یک رئیس در رأس هرم قدرت قرار داشت و با قدرت مطلقه حکم می‌راند و ایل را می‌گرداند؛ دیگری ایلاتی که به صورت شورایی، از ترکیب جمعی از سران طایفه‌ها و تیره‌ها اداره و رهبری می‌شدند. رایجترین نوع سازمان سیاسی جامعه ایلی از نوع اول بود (بلوکباشی، ۱۳۸۲: ۸۵)؛ زمانی که زندگی قبیله‌ای در ایران رونق بسزایی داشته، قبایل مختلف، کوه‌های زاگرس و جلگه‌های همجوار آن و خاک خوزستان را چراگاه‌های مناسبی برای بیلاق و قشلاق خود می‌دانستند و راهی آن مناطق می‌شدند (میرزایی، ۱۳۷۳: ۷۸). از این رو، کوچ‌نشینان در طول سه هزار سال گذشته همواره نقش فعالی در امور سیاسی و پاسداری از مرزهای ایران به عهده داشته‌اند. رابطه بین کوچ‌نشینان و جوامع یکجانشین (شهرنشین- ده نشین) همواره دارای فراز و نشیب‌هایی بوده است. تا

1. Barth

پیش از تحولات اخیر، کوچ‌نشینان که از قدرت نظامی برخوردار بوده‌اند، اغلب در رأس سلسله‌هایی قرار داشته‌اند که بر ایران حکومت می‌کرده‌اند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۸۳: ۱۵۶). جامعه عشایری ایران در طی همجواری خود با جوامع روستایی و شهری دارای انواع تعاملات مسالمت‌آمیز و گاه خشونت‌آمیز بوده است. سران ایل‌های جامعه عشایری در برانداختن و تشکیل حکومت‌های پیشامدرن در ایران نقش مؤثری داشته‌اند، تا آنجا که برخی محققان جامعه عشایری و نظام ایلی را یکی از موانع شکل‌گیری جامعه و دولت مدرن در ایران دانسته‌اند (عبداللهی، ۱۳۸۶: ۲۰). حضور این قبایل در مناطق مرزی ایران باعث بروز مشکلات فراوانی برای حکومت مرکزی در طول تاریخ شده است. برای درک روشن‌تر از اهمیت کوچ‌نشینان و قدرتشان در طول تاریخ و با توجه به اهمیت آنها در تأمین نیروی نظامی حکومت‌های ایران، ابتدا ساختار ارتش ایران را در گذشته بررسی خواهیم کرد و سپس به صورت تفصیلی وارد بحث ارتباط کوچ‌نشینان و تکوین مرزها خواهیم شد. از آنجا که پرداختن به همه حکومت‌های ایران از حوصله این مقاله خارج است، تمرکز ما عمدتاً از آغاز صفویه تا پایان دوره اوّل حکومت پهلوی است.

اختلافات و مسائل مختلف مرزی و ارضی که در مرزهای غربی ایران به چشم می‌خورد، در تحولات جغرافیایی-سیاسی ایران در چند سده گذشته ریشه دارد. اختلافاتی که تاکنون هریک از پژوهشگران از زوایای مختلف به آن نگریسته و آن را بررسی کرده‌اند، اما در این پژوهش سعی بر این بوده است تا اثر این شیوه زندگی (نومادسیم) بر تکوین مرزها مورد بررسی شود.

در این پژوهش، ما درصدد پاسخگویی به این سؤال هستیم که آیا نومادسیم و شیوه زندگی کوچ‌نشینی باعث تأخیر در روند تکوین مرزهای سیاسی در غرب ایران شده است یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه ابتدایی ما این است که این شیوه زندگی (نومادسیم) سبب تأخیر در فرایند تکوین مرزهای سیاسی در غرب ایران شده است. روش تحقیق ما در این مقاله توصیفی-تحلیلی است.

ارتش ایران و قبایل کوچ‌نشین در اثنای تاریخ

درگیری بین مردمان کوچ‌رو و یکجانشین سابقه طولانی دارد. نتیجه این اختلافات باعث تحوّل عظیمی در مسیر تاریخ ایران گردیده است. در قرن چهارم هجری با هجوم اقوام ترک زبان به ایران، برخوردها ابعاد تازه‌ای به خود گرفت و ایران را برای چند صد سال عرصه مبارزه با اقوام و ایلات و عشایر جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی کرد (یوسفی، ۱۳۸۰: ۳). وجود نهادهای بالقوه و بالفعل در نهاد رهبری ایل، دولت‌ها را وا می‌داشت تا از آنها به منظور ایجاد ثبات سیاسی میان عنصر اصلی کوچ‌نشین و جوامع اسکان‌یافته و نیز استقرار نظم در ناحیه‌ای که از قدرت بوروکراتیک حکومت مرکزی به دور است، استفاده کنند (Tapper, 1983: 45). تا قبل از تشکیل ارتش منظم، اصولاً ساخت ارتش‌های ایران به طور عمده به وسیله عشایر تأمین می‌شد. عشایر بدان سبب که گروه دائماً مسلح بودند، علی‌رغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکز به شمار می‌آمدند (طبری، ۱۳۵۴: ۲۵). نخستین سواره نظام ایران قزلباش‌ها بودند. سواران قزلباش که تعدادشان حدود بیست هزار تن بود، در تمام نقاط کشور پراکنده بودند، ولی چهارهزار نفر از آنها همیشه در خدمت شخص شاه بوده، در زمان جنگ و راه‌پیمایی وی را همراهی می‌کردند (باقری، ۱۳۷۱: ۸۳). بخش اعظم نیروهای قاجار را جنگجویان «غیرنظامی» تشکیل می‌دادند که بر حسب سهمیه‌بندی از مناطق یا قبایل تأمین می‌شدند. جنگجویان قبیله‌ای در مقام عنصر اصلی و اساسی نیروهای مسلح ایران - بر خلاف عثمانی که قبیله‌گری را عمدتاً و خاصه در بخش‌های ترک زبان کشور از بین برده بود - منعکس‌کننده اهمیت دیرپایی است که قبایل در جامعه ایران داشته‌اند (مک‌داول، ۱۳۸۰: ۱۴۳). لمبتون در این باره می‌نویسد: «...در زمان قاجارها، به غیر از خود قاجارها، قدرتمندترین گروه‌ها، بختیاری‌ها، کردها، افشارها، قراگوزلوها، قشقایی‌ها و اعراب فارس بودند... قدرت رهبران عشیره‌ای از نیروهای نظامی ناشی می‌شد که می‌توانستند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به کمک شاه

بشتابند» (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۸۰). جنگجویان عشایری به مثابه شمشیر دو دم بودند، زیرا تسلیحاتشان به طور کلی بهتر از تسلیحات پیاده نظام دولتی بود و به این ترتیب تهدیدی برای اقتدار حکومت بودند (مک داول، ۱۳۸۰: ۱۴۷).

زندگی در طبیعت سخت، عشایر را مردمانی سختکوش و جنگجو بار می آورد. ابن-خلدون درباره تفاوت عشایر با یکجانشینان می نویسد: «شهرنشینان بر بستر آرامش و آسایش آرمیده و غرق ناز و نعمت و تجمل پرستی شده‌اند و امر دفاع از جان و مال خویش را به فرمانروا و حاکم واگذار کرده‌اند که تدبیر امور و سیاست ایشان را بر عهده گرفته است. به همین سبب، در نهایت غرور و آسودگی سلاح را به دور افکنده‌اند و بر این وضع ایشان نسل‌های پیاپی گذشته است و در نتیجه، خوی زنان و کودکان در آنان رسوخ یافته است، ولی بادیه‌نشینان به سبب جدایی از اجتماعات بزرگ و تنها به سر بردن در نواحی به دورافتاده، به خودی خود عهده‌دار دفاع از جان و مال خویش‌اند و آن را به دیگری واگذار نمی‌کنند. از این‌رو، پیوسته مسلح و مجهز می‌باشند. آنها از خوابیدن و استراحت کردن پرهیز می‌کنند مگر خواب اندکی در میان مجالس و بر بالای جهاز شتران هنگام مسافرت» (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۲۴۱).

جمعیت عشایری از نظر فراهم کردن اسب و مرد جنگی منبع مهم نظامی به شمار می‌رفت و مضافاً هیچ هزینه‌ای را بر شاه تحمیل نمی‌کرد، اما در این سیستم یک نقص عمده وجود داشت: واقعیت آن است که سلاح و اسب عموماً متعلق به شاه و کشور نبوده، بلکه به خود شخص تعلق داشته و اغلب تمامی ثروت شخص جنگجو همان اسب و سلاح او بود و اگر آنها را از کف می‌داد، غرامتی دریافت نمی‌کرد و نیز به ندرت به او حقوق داده می‌شد. پس واقعاً عجب نبود اگر چنین آدمی تمام توجه خود را به حفظ متعلقاتش معطوف کند. بدین قرار ارتش عمدتاً به امید غارت کردن یکپارچه می‌ماند و حکایت‌های بسیاری در دست داریم که متروک شدن و عریان ماندن منظره مکان‌هایی را توصیف می‌کنند که ارتش از آنجا گذشته است (مورتنس، ۱۳۷۷: ۷۵).

در بیشتر مواقع، رؤسای ایلات در منطقه حکمرانی خود قدرت بلامنازع بودند و فقط با ظهور شاهان بسیار مقتدر، که تعداد آنها در تاریخ ایران انگشت شمار است، آنها کاملاً فرمانبردار حکومت بودند. در این پژوهش نقش عشایر کرد، بختیاری و عرب را در تکوین مرزهای غربی ایران بررسی خواهیم کرد. دلیل بررسی ایلات بختیاری در این مقاله این است که قشلاق عشایر بختیاری دشت خوزستان بوده و هست و تعاملات آنها با عشایر عرب و پس از کشف نفت، با انگلیسی‌ها، در تکوین مرزها در این قسمت از کشور حائز اهمیت بوده است.

کردها

ایران دوره صفوی شاهد شماری تحولات عمده بود، از جمله استقرار و قبول عام تشیع به عنوان مذهب اصلی و مآلاً کیش اکثریت ایرانیان و بسط و گسترش داد و ستد با اروپا و ادامه کشمکش‌های سیاسی، نظامی و مذهبی با عثمانی (لوئیس، ۱۳۸۱: ۲۸۹). شاه اسماعیل اول (۹۰۵-۹۳۰ هجری) بنیانگذار سلسله صفوی، تشیع را مذهب رسمی ایران قرار داد. وی برای متحد کردن توده‌های پراکنده مردم از مذهب تازه به نحو احسن استفاده کرد. درگیری دو امپراتوری رقیب، عثمانی سنی و ایران شیعی در طول کیلومترها مرز مشترک، بیش از دو قرن به درازا کشید و این سرحدات را دستخوش تغییر و تحولات بسیار کرد (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۱۶۰). زمانی که سرحدات سرزمینی یک دولت قطعیت یافته است، یا حتی پیش از آن هنگام، مسأله حاکمیت، مسأله نخست می‌شود. سرحدات امپراتوری صفویان تنها در شمال غربی و غرب و منتهاالیه شمال شرقی مورد نزاع بود، و در این مناطق هم حوادث سرحداتی بیشتر ناشی از عجز صفویان از حفظ حضور نظامی بایسته بود تا ناروشنی خود این سرحدات (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۵۷). از دوره صفویه که مرزهای ایران به سوی مرزهای تاریخی و فرهنگی گرایش یافتند، همزمان با شکل‌گیری نهادهای حکومتی بر پایه باورهای شیعی در دوسوی شرق و غرب ایران اختلال‌هایی پدید آمد.

ایلات خودداری می‌کنیم. مقدسی در کتاب خود که در قرن چهارم به رشته تحریر در آورده تعداد ایلات کرد را ۳۳ ایل ذکر کرده و نام هر یک از آنها را برشمرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۶۴). کردستان کوهستانی در بیشتر تاریخ خود در واقع حایل بین دو یا چند دولت مجاور و همین خود به قبایل کرد نیرو و آزادی بیشتری می‌داد، زیرا می‌توانستند نظراً از بین چند سلطان یکی را انتخاب کنند. این مناسبات «مرکز و پیرامون» حرکتی است آونگی که با ضعف و قدرت حاکم و نفوذ دولت مرکزی بستگی تام دارد. با ظهور دو امپراتوری ایران و عثمانی در اواخر سده‌های پانزدهم و شانزدهم، این دو امپراتوری در کردستان با هم برخورد کردند و در این میان طبعاً عشایر و رؤسای کرد نقش مهمی را ایفا نمودند (بروین سن، ۱۳۷۹: ۱۹۳). عثمانی‌ها از افزایش قدرت صفویان به هراس افتاده و به فکر ایجاد خطوط دفاعی در مرز ایران و ترکیه که ساکنان آن متشکل از کردها و ارمنیان و شیعیان بودند افتادند و شروع به کوچاندن آنها به مناطق داخلی و جایگزین کردن کردها و ترک‌های سنی مذهب در مرزهای خود با ایران کردند (عبدالوحید، ۱۳۷۸: ۱۰۰). در تمام طول این دوره، کردها نقش حیاتی در کشمکش‌های بین ایران و عثمانی ایفا نمودند. مناطق کردنشین واقع در دوسوی مرزهای کنونی ایران و عراق، منطقه مورد نزاع بود. برخی از قبایل متعاضداً برای تأمین و تضمین موقعیت خود در قبال دو امپراتوری متنازع، بخش‌هایی از قبیله خود را در دوسوی مرز جای می‌دادند. برای مثال، جاف‌ها در اواخر سده هجدهم به طور عمده ایران را ترک کردند و اجازه یافتند در سرزمین بابان‌ها- در پژدر و حلبچه - مقیم شوند، اما همین قبیله برای تأمین عقبه خود عده‌ای را در شرق مرز جا گذاشت تا به هنگام اضطرار بتواند از این راه از عملیات کیفری حکومت گریز بزنند (مک داوول، ۱۳۸۰: ۸۲).

کردهای سوریه، ترکیه، عراق و ایران را از جمله قبایلی تشکیل می‌دادند که بنا به شیوه و راه و رسم زندگانی دیرین از سرحداتی که سرزمینشان را تقسیم می‌کرد، می‌گذشتند و هنوز هم در صورت امکان چنین می‌کنند (کینان، ۱۳۷۲: ۳۲).

کردستان را فقط از زمان شاه عباس اول می‌توان به طور مسلم جزو قلمرو حکومت صفویه به حساب آورد؛ هرچند که پیش از آن نیز گاه و بیگاه تماس‌هایی بین فرمانروایان گُرد و دربار ایران برقرار بوده است (بیانی، ۱۳۵۳: ۲۱). به طور کلی، می‌توان گفت که در دوره صفوی مناطق کردنشین گاه در تصرف دولت عثمانی بود و گاه در تصرف ایران. در این میان، هر یک از دو دولت با نفوذ و رخنه در میان قبایل و عشایر، آنها را به طغیان علیه دولت دیگر تحریک می‌کردند. برای نمونه، عشایر گُرد به تحریک دولت عثمانی در اواخر سلطنت شاه سلطان‌حسین همدان را محاصره کردند و تا نزدیکی اصفهان و قزوین تاختند، اما همین که شاه طهماسب دوم برای دفع افغان‌ها به اصفهان آمد، عشایر گُرد در خدمت او حاضر شدند و پس از آنکه با شاه جوان دچار اختلاف شدند به اتحاد با سردار عثمانی تن در دادند و لشکر ترک به پشت گرمی ایشان نواحی جاف و جانورود و هرسین را تسخیر و اشغال کرد (شمیم، ۱۳۷۰: ۴۸). همان طور که مشاهده می‌شود، قبایل و عشایر کرد ساکن در مرز به نفع هر کدام از طرفین ایران و عثمانی وارد جنگ می‌شدند. چیزی که در این میان بر جبهه‌گیری آنها تأثیر می‌گذاشت، منافع قبیله‌ای آنها بود و نه اعتقادات و وطن‌پرستی، که البته در دوره مورد بحث اصولاً بحث از کشور ملی^۲ یا کشور واحد نمی‌توان کرد و این انتظار از عشایر و قبایل آن دوره هم انتظاری نابجاست.

عشایر کرد در عصر قاجار

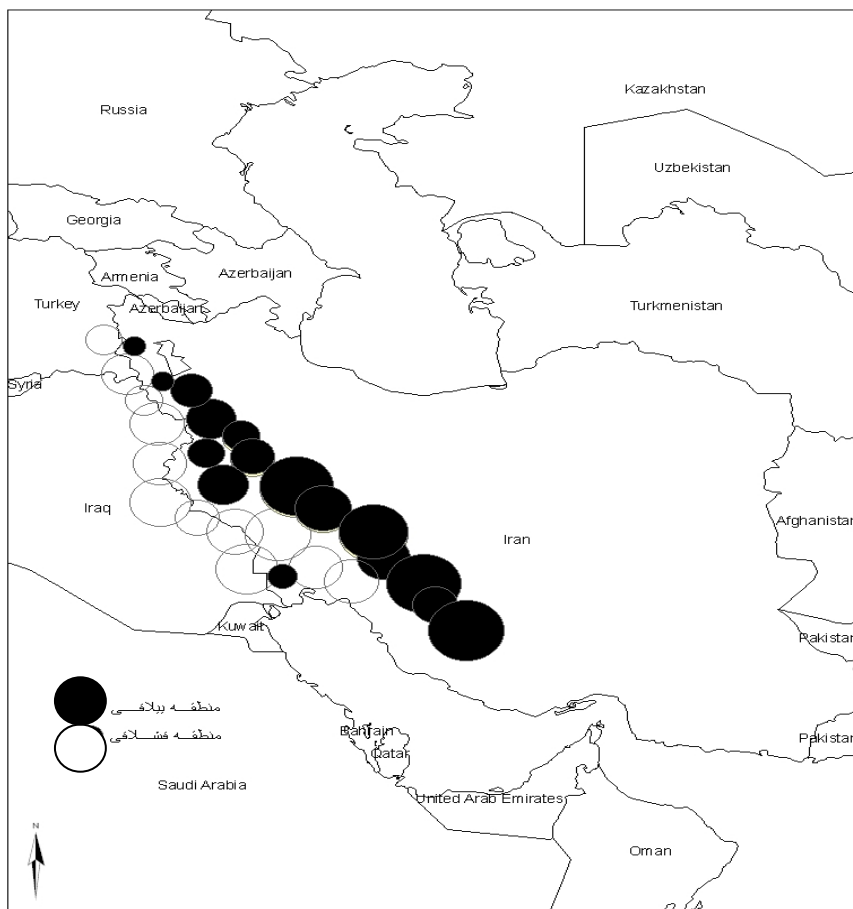
طبقات و نظام اجتماعی دوران زند با نظام سنتی عصر صفوی شباهت زیادی داشت. دولت زند مانند دولت صفوی و افشار با استفاده از متشکل شدن قوای قبایل طرفدار خود به حکومت رسید و مانند آن دولت‌ها نیز توسط حرکت‌های قبیله‌ای سقوط کرد (وره‌رام، ۱۳۶۶: ۱۰۸). از قرن هجدهم میلادی عشایر کرد به تفنگ دسترسی پیدا کردند و بر نافرمانی خود از امارات محلی در حال فروپاشی افزودند. در نتیجه سرکشی عشایر، اوضاع

امنیتی منطقه بسیار به هم ریخته شد. پس از آن عشایر بر جان و مال اهالی مسلط شدند. مردم شهرها چشم به بیگانگان دوختند و شرایطی به وجود آمد که اهالی مناطق کردستان جز اتکا به خدا، کوه و تفنگ خویش، تکیه گاهی برای حفظ امنیت خود نیافتند (ابریشمی، ۱۳۷۸: ۴۹). به قدرت رسیدن قاجارها پس از حمله مغولان و تفوق سیاسی ایلات، تکرار یک «جریان» مشخص در تاریخ ایران بود. جریانی که بر اساس آن یک «اتحاد ایلیاتی» با گسترش قلمرو خود و کسب حمایت بزرگان دیوان سالار و حذف تدریجی دیگر ایلات مدعی، به قدرت سیاسی دست می یافت (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۳). قاجارها مدام از سوی همسایگان شان تهدید می شدند. علاوه بر خطر همیشگی عثمانی و ازبک ها و ترکمان ها در تجاوز به ایران و اشغال قلمروهای آن، فشار جدیدی از سوی قدرت های اروپایی؛ یعنی بریتانیا و روسیه نیز مزید بر علت بود. کردستان و آذربایجان در سر راه ارتش های افزون طلب روسیه و عثمانی لقمه های هوس انگیزی بودند، و این چیزی بود که از نظر قبایل و عشایری که خواهان آزادی این دو منطقه بودند، دور نمی ماند. کردها به گروه های چادر نشین و یکجانشین تقسیم می شدند و در عین حال باهم زندگی می کردند. ارمنه که در مسیر این کوچ ها قرار داشتند، زندگی مشقت باری را می گذراندند و تقریباً همیشه در فصل کوچ این قبایل در وحشت و اضطراب به سر می بردند (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۳۷). البته، فقط مردم ارمنی از این رهگذر آسیب نمی دیدند، بلکه تمام روستاییانی که در مسیر این کوچ ها بودند، خسارات فراوانی متحمل می شدند. علاقه مردم شیعه مذهب ایران به زیارت مشاهد متبرکه، واقع در بین النهرین عراق و مخالفت حکام و دست نشاندهان متعصب امپراتوری عثمانی در آن نواحی نسبت به زوار ایرانی، از مسایلی بود که همواره توجه پادشاهان ایرانی را به خود جلب می کرد. وجود مراکز عشایر نشین در سرحدات دو دولت و دورویی و سیاست مآبی برخی حکام محلی نیز آتش فتنه و آشوب بین دو دولت را دامن می زد (شمیم، ۱۳۷۸: ۱۱۰). قبایلی که در این منطقه مستقر بودند، اقدام به راهزنی و ناامن کردن منطقه می کردند. با توجه به قحطی هایی که در این دوره از تاریخ ایران

بروز می‌کرد و تنگدستی عشایر در این دوره، غارت و چپاول کاروان‌ها در سرحدات ایران و عثمانی کار همیشگی ایلات و عشایر بود. برای مثال، ایل همه‌وند که در سرحدات ایران و عثمانی زندگی می‌کردند، هر دو دولت ایران و عثمانی را آزار می‌دادند. آنها گاهی به اسم رعیت عثمانی به ایران هجوم می‌بردند و گاهی به اسم تبعیت ایران به مملکت عثمانی تاخت و تاز می‌کردند. در نهایت ناصرالدین شاه آنها را استمالت کرده و حکومت قصر شیرین و زهاب را به آنها واگذاشت (سیاح، ۱۳۶۰: ۲۴۳).

یکی از عواملی که در دوره فتحعلی شاه به جنگ ایران و عثمانی دامن زد، پناهنده شدن دو ایل چادر نشین ایرانی بود که تحت تعقیب قرار گرفته و به خاک عثمانی پناه برده بودند و دولت عثمانی از آنها حمایت می‌کرد (جعفری ولدانی، ۱۳۶۷: ۲۲). بزرگترین ایل جنوب کردستان کلهرها بودند که عمدتاً شیعه مذهب بودند و گوران‌ها که اهل حق بودند. در دهه ۱۸۹۰ این دو قبیله بر روی هم به تقریب بالغ بر ۵۰۰۰ چادر یا خانوار بودند. ایل کلهر کرمانشاه به دو شعبه بزرگ شهبازی و منصوری که اولی در حدود ۸ هزار خانوار و دومی ۲۰۰۰ خانوار بود، تقسیم شد. کلهرهای شهبازی منطقه وسیعی را از ماهیدشت در نزدیکی کرمانشاه تا مندلی در مرز عثمانی (که در حال حاضر جزو عراق است) در اختیار داشته‌اند (بهتویی، ۱۳۷۷: ۱۳۱). هر سال حدود ۱۲۰۰۰۰ زائر شیعی مذهب از راه کرمانشاه به کربلا و نجف می‌رفتند. معمولاً قبایل واقع بر سر راه مسیر راه‌های کاروان‌رو عوارض عبور و مرور می‌گرفتند و مانع از کوشش‌های حکومت برای برقراری امنیت می‌شدند. این قبایل با اقدام به راهزنی و ایجاد ناامنی در راه‌های کاروان‌رو تحت نظر قبایل مخالف یا حکومت، می‌کوشیدند عبور و مرور را متوجه راه‌هایی کنند که خود زیر نظر داشتند. مسافرت در لرستان و کردستان به علت ناامنی بسیار خطرناک بود. در آغاز سده نوزدهم، راهزنی در بیشتر مناطق کردستان به مسأله و مشکلی بدل شده بود و مقصران اصلی، قبایل چادر نشینی بودند که اقدام به کوچ فصلی می‌کردند. واحدهای دولتی می‌کوشیدند که آنچه را می‌توانستند بازپس گیرند و به عنوان

جریمه، احشام و چیزهای بیشتری را تصاحب کنند، اما نتیجه آن می‌شد که کردها در بازگشت از کوچ زمستانی با اقدام به غارت دیگران، زیان‌های وارده را جبران می‌کردند (مک داول، ۱۳۸۰: ۱۵۶). در نقشه شماره (۲) حدود تقریبی ییلاق و قشلاق عشایر در مرزهای غربی و جنوب‌غربی ایران مشخص شده است.



نقشه شماره (۲): حدود تقریبی ییلاق و قشلاق عشایر در قرن نوزدهم

منبع: نگارنده - ترسیم: نگارنده

بختیاری‌ها

مردمان نواحی زاگرس را بیشتر ایلات کرد، لر، بختیاری و قشقایی تشکیل می‌دهند. نویسندگان آغاز اسلام تمامی سرزمین بختیاری را جزو بلاد کرد می‌خواندند، زیرا در آن زمان به طور کلی کوچ‌نشینان این منطقه را «کرد» می‌نامیدند (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۲۹). از نخستین مورخان که به هنگام بیان حوادث و تحولات ناشی از هجوم اعراب، اشاره‌ای به مردم کوه‌نشین این منطقه نموده‌اند، طبری و احمدبن یحیی بلاذری بودند که ضمن توصیف پیروزی لشکریان اسلام در تسخیر ایذج (ایذه فعلی)، از همکاری کوه‌نشینان «کرد» مجاور با مدافعان این شهرها سخن رانده‌اند. لفظ «کرد» همچنان به مردم این دیار گفته می‌شد، اما مسعودی و پس از وی اسطخری نام این سرزمین را «اللریه» یا «بلادالریه» نگاشته‌اند (آهنجیده، ۱۳۷۴: ۲۰). بختیاری‌ها که اکثراً در ستیز با ایلات دیگر و با حکومت مرکزی بودند، در دوره قاجار بین ۱۰ تا ۲۰ هزار تفنگچی داشتند و جمعیت آنها بین ۲۸ تا ۱۰۰ هزار خانوار گزارش شده است (شهبازی، ۱۳۶۹: ۷۳).

بختیاری‌ها از سالها قبل تلاش خود را برای تشکیل اتحادیه آغاز کرده بودند، اما در این راه توفیق و کامیابی چندانی به دست نیاوردند. در طی دوره‌های صفوی، افشار، زند و نیمه اوّل سلطنت قاجارها، خوانین بختیاری برای برقراری اتحاد میان مجموعه طوایف دو شاخه چهارلنگ و هفت لنگ، کوشش‌های بسیاری به عمل آوردند، اما در این راه به علل مختلف پیروز نشدند (پوربختیار ۱۳۸۶: ۲۲). نادر در سال ۱۷۳۲ میلادی قبل از آنکه بتواند در شمال با عثمانی‌ها مقابله کند، با بختیاری‌ها درگیر جنگ شد. در چنین موقعیتی دو شاخه هفت‌لنگ و چهارلنگ با هم متحد شده و علیه نادر سر به شورش برداشتند، اما نادرشاه بلافاصله موفق شد غائله را سرکوب کند و پس از این به دستور وی ده هزار خانوار بختیاری به خطه خراسان کوچ داده شدند (گارثویت، ۱۳۷۳: ۹۴). کوچ آنها مدت زیادی طول نکشید، زیرا در سال ۱۱۶۰ پس از مرگ نادر با استفاده از اوضاع نابسامان ایران، تبعیدیان بختیاری به ولایت خود بازگشتند (خسروی، ۱۳۷۰: ۲۶). راجع به سیاست

قاجاریه نسبت به عشایر بختیاری، در عین اینکه رؤسای عشایر دارای قدرت کافی بودند، اما اقدامات و شیوه‌های سیاسی به کار گرفته شده در این دوره، به خصوص از زمان ناصرالدین شاه به تحلیل قدرت آنان منجر گردید. سیاست دولت در بین ایلات از این زمان بر بنیان تفرقه و تقسیم استوار بود. آنان قبیله‌ای را برضد چند قبیله دیگر تحریک می‌کردند و رقابت‌های خانوادگی را تشدید می‌نمودند. بنابراین، از قدرت ایلات کاسته می‌شد (لمبتون، ۱۳۶۳: ۲۱۷). اما این اقدامات نتوانست به طور کامل از شورش‌های قبیله‌ای جلوگیری کند؛ به طوری که در این دوره نیز تحرکات قبیله‌ای وجود داشت (سعادت نوری، ۱۳۷۴: ۳۲). جاده‌هایی که به سمت جنوب اصفهان و از میان قبایل مختلف لر و عرب می‌گذشت، از درصد خطر بالایی برخوردار بود. حرکت‌های بعدی استعمار در باج-دهی به منظور حفظ امنیت تجاری و نفتی خود به بختیاری‌ها و عرب‌ها از همین مسأله نشأت می‌گرفت. دوره‌های ممتد قحطی و وبا، عشایر را که تنها پابند آموال و آرزوهای قبیله خود بودند، به هجوم به جاده‌ها و در برخی موارد شهرها تشویق می‌کرد (نورایی، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

در قرن نوزدهم با پیدایش صنعت نفت و ورود بریتانیا به مناسبات منطقه، معادله صورت دیگری به خود گرفت. نخستین ارتباط خوانین بختیاری با بریتانیا مربوط به مذاکرات جاده کاروان رو بختیاری بود. در اواخر قرن نوزدهم ترس بریتانیا از این بود که مبادا روس‌ها بر اثر ضعف و ناتوانی سلسله قاجاریه از فرصت استفاده کرده، جای پای برای خود در حوزه خلیج فارس باز کنند. در این راستا، دولت بریتانیا روابط خود را با رؤسای عشایر بختیاری گسترش داد و تلاش می‌کرد تا نفوذ خود را بر این منطقه بیشتر کند. این مسأله را ریچارد کاتم^۳ به خوبی تشریح می‌کند: «بیشتر ایرانیان وطن پرست بر این عقیده‌اند که عشایر نه ضد خارجی هستند و نه ضد انگلیسی، و خوانین برای جلب توجه بیشتر انگلیس‌ها اغلب با هم در رقابت هستند. بریتانیا به خوبی از نقاط ضعف و مثبت هر یک از خوانین بختیاری اطلاع کامل دارد، چنانچه یکی از آنها به دلایلی از

دستورات بریتانیا سرپیچی کند، بلافاصله رقیب و دشمن او مورد حمایت بریتانیا قرار می‌گیرد» (گارثویت، ۱۳۷۳: ۲۴۲). یکی از امتیازهایی که در دوره قاجار به بیگانگان داده شد، امتیاز داری بود. در امتیاز داری دو ماده مربوط به بختیاری‌ها می‌شد که امتیاز داری در قلمرو آنها قرار گرفته بود.

- ماده سه: دولت ایران کلیه اراضی غیرمزروعی واقع در حوزه امتیاز را، در صورت نیاز جهت اجرای عملیات، بلاعوض در اختیار مهندسین صاحب امتیاز می‌گذارد.

- ماده نه: دولت ایران به صاحب امتیاز اجازه می‌دهد تا هرگونه تأسیسات یا محدثاتی که مورد نیاز کارهای عملیاتی باشد، در منطقه قرارداد دایر و اجرا کند.

این مواد از قرارداد، دست انگلستان را برای دخالت‌های بیشتر در امور داخلی ایران باز گذاشت و از این پس به بهانه حفظ امنیت چاه‌های نفتی و لوله‌های انتقال نفت، نیروهای خود را در منطقه مستقر می‌کرد. طول زیاد لوله نفت که از میدان نفتون مسجد سلیمان به اهواز و آبادان به فاصله ۱۵۰ مایل امتداد داشت، آن را بی‌نهایت قابل صدمه و خسارت کرده بود؛ چنانکه پیش از تکمیل وسایل دفاعیه در چند نقطه قطع و آتش زده شد. به علاوه؛ بیشتر عشایر و ایلات مجاور به واسطه تعصب مذهبی و تبلیغات آلمان با انگلیسی‌ها دشمن شدند (سایکس، ۱۳۷۰: ۶۱۹). دولت مرکزی ایران در این دوره اقتدار خود را در نواحی مختلف کشور از دست داده بود و ایلات و عشایر فقط در ظاهر مطیع اوامر حکومت بودند، اما در واقع در منطقه خود حاکم بلامنازع بودند. این شرایط دولت انگلیس را - که به تازگی موفق به کشف نفت در منطقه جنوب‌غربی ایران شده بود- تشویق کرد که برای حفظ امنیت در منطقه، مستقیماً با خوانین بختیاری وارد مذاکره شود و از برای جهت برقراری امنیت در نواحی نفت‌خیز بهره برداری کند. اگر دستگاه وزارت خارجه را مسؤول برقراری روابط خارجی بدانیم، در دوره قاجار ما شاهد ظهور چندین وزارت خارجه در ایران هستیم - که همان رؤسای ایلات و عشایر باشند - که هر کدام جداگانه و بدون توجه به حکومت مرکزی مناسباتی را با حکومت‌های خارجی برقرار

می‌کردند. این موضوع را ویکتور برار به خوبی تشریح می‌کند: «هنگامی که حسن معاضدت عشایر برقرار می‌ماند، این عشایر نیرومند کوه‌ها فرمانروایند و شاه دوردست، شاهزاده‌ای است بس کوچک که با ایلخانی بختیاریان مقایسه می‌شود که می‌تواند پنج هزار مرد جنگی گردآورد یا با ایل قشقاییان که سی چهل هزار خانواده را تمشیت می‌کند. شاه قاچار باز هم در قبال سران بدوی تر شیوخ خوزستان ناتوان‌تر است. مقاومت و مخالفت اینان ممکن است متکی بر توطئه با عثمانی و عموم جمعیت بدوی عراق عرب و حتی نجد باشد» (برار، ۱۳۵۵: ۸۶). شرکت‌های نفتی حساسیت زیادی در مقابل ایلات و عشایر، به ویژه در ایران نشان می‌داده‌اند. این حساسیت کشورهای غربی نسبت به عشایر به چند دلیل بوده است. حوزه‌های نفتی ایران در محدوده قشلاق ایلات توانمندی، همچون بختیاری و قشقایی قرار داشت. عشایر نمی‌توانستند نسبت به تغییر و تبدیل مراتع زمستانی خود به کارگاه‌ها، سکوها و دکل‌های نفتی بی‌تفاوت باشند. همچنین، شرکت‌های نفتی هم نمی‌توانستند وجود هزاران دامدار مسلح و متشکل در سازمان سیاسی و اجتماعی ایلی را در اطراف چاه‌های نفتی نادیده بگیرند (قرخلو، ۱۳۸۲: ۴۲).

عشایر عرب

قبیله‌های عرب در دوران گذشته، همانند سایر قبایل و عشایر جهان به دلایل اقتصادی و جغرافیایی از سرزمین خویش که یمن و حجاز بوده، به سوی مناطق دیگر کوچ کرده‌اند (عزیزی بنی طرف، ۱۳۷۲: ۵). تعدادی از این قبایل در جنوب غربی ایران استقرار پیدا کردند. با پیدایش امپراتوری عثمانی در غرب ایران این قبایل در روابط بین دو امپراتوری ایران و عثمانی نقش مهمی را ایفا می‌کردند. هر دو دولت سعی می‌کردند قبایل را علیه طرف دیگر تحریک کنند. با ورود کشورهای بیگانه به منطقه، این معادله پیچیده‌تر شد. برای مثال، دشت آزادگان نام فعلی شهری است که زمانی «ميسان» خوانده می‌شد، که سرزمینی حاصلخیز و پربرکت داشت و از نظر استعداد کشاورزی به شمال

ایران تشبیه می‌گردید. وجود همین سرزمین حاصلخیز سبب شده بود تا عشایر واقع در کشور عثمانی به آن طمع کنند (پورکاظم، ۱۳۷۴: ۷). در این میان، آنها با تحریک دولت عثمانی به خاک ایران حمله می‌کردند و به قتل و غارت در سرحدات ایرانی می‌پرداختند. در دوره زندیه جمعی از اعراب بنی‌کعب که در ساحل راست اروندرود ساکن بودند و از تعدیات عثمانی به ستوه آمده بودند، به سرداری شیخ سلمان از اروند گذشتند و در ناحیه فلاحیه خوزستان ساکن شدند. کریم خان به قصد سرکوب آنها لشکر کشید، ولی آنها اعلام کردند چنانچه با قبیله خود در خاک ایران به راحتی زندگی کنند، حاضر هستند که مطیع خان زند باشند و رئیس قبیله حاضر است حتی پسر خود را به عنوان گروگان به دربار کریم خان بفرستد که پس از موافقت خان زند آنها در ایران ساکن شدند (شعبانی، ۱۳۷۸: ۱۹۲). در خوزستان از زمان فتحعلی‌شاه حکومت واحدی وجود نداشت. بخش شمالی؛ آن یعنی شوشتر، دزفول و هویزه به حاکم کرمانشاه و بخش جنوبی آن که رامهرمز، فلاحیه و هندیجان را شامل می‌شد، به حاکم فارس واگذار گردیده بود (کسروی، ۱۳۶۲: ۱۴۹). محدوده مذکور از دوبخش جداگانه؛ یعنی جلگه خوزستان و کوه‌های زاگرس تشکیل می‌شد. بیشتر اقوام و سکنه کوهستان‌ها را قوم لر تشکیل می‌داد. ترکیب اصلی جلگه وسیع غرب این کوهستان‌ها را اعراب بنی‌لام و بنی‌کعب تشکیل می‌دادند و شهرهای شوشتر، دزفول، هویزه، بهبهان و رامهرمز ترکیبی از این اقوام بود. طبیعی است با تقسیم خوزستان به دو منطقه که می‌بایستی از کرمانشاه و شیراز اداره می‌شدند، فرصت مناسبی برای سرکشی این طوایف فراهم گردید (لایارد، ۱۳۷۱: ۲۶).

با ورود بریتانیا و کشف نفت در منطقه، منافع بریتانیا اقتضا می‌کرد که درصدد تأمین امنیت منطقه جهت حفظ میدان‌های نفتی و خطوط لوله برآید؛ کاری که حکومت مرکزی از انجام آن عاجز بود. بهترین اهرمی که بریتانیا برای حفظ منافع خود در ایران پیدا کرد، دوستی و نزدیکی با شیخ مزعل خان و برادرش، شیخ خزعل رؤسای قبایل محمره بود که منطقه سوق‌الجیشی کرانه‌های خلیج فارس را در اختیار داشتند. این شیوخ درست مشابه

ایلخانی بختیاری بودند و اعراب تحت قیادت آنها قبایل مُحسین بودند. شیخ مزعل در محل تلاقی کارون، قلعه‌ای برای استقرار خود انتخاب کرد. این محل به تدریج به صورت یک شهر درآمد و محمره (خرمشهر) نام گرفت. شیخ مزعل توسط برادرش شیخ خزعل به قتل رسید و وی برای فرار از مجازات عثمانی به سرحد ایران وارد شد و به قسمت شرقی شط-العرب نقل مکان کرد و کلیه اتباع و ملازمان خود را به این سوی رودخانه نقل مکان داد و چون بیم آن داشت که احتمالاً دولت ایران یا سایر عشایر مزاحمت‌هایی برای او فراهم کنند، لذا برای حفظ موقعیت خود در سال ۱۸۹۹ از دولت بریتانیا تقاضا کرد تا مقام او را به رسمیت بشناسد (گارثویت، ۱۳۷۳: ۱۹۰).

در دوره قاجار برای محافظت از مرزها و دفاع خارج، افرادی به نام «سرحلدار» به کار گرفته می‌شدند. سرحلداران خوزستان عبارت بودند از: شیوخ محمره که به صورت موروثی مسؤولیت حراست از مرزهای شط‌العرب را به عهده داشتند و سایر رؤسای طوایف که متصدی محافظت از مرز ایران و عثمانی در ناحیه کرخه و دزفول بودند. در قبال انجام این وظایف، سرحلدارها مجاز بودند مخارج خود را از مالیات سالانه قابل پرداخت کسر کنند. این ترتیبات هر دو طرف قضیه؛ یعنی حکومت‌های ایالتی و سرحلدارها را راضی می‌کرد، زیرا برای هردو سودمند بود. حکومت ایالتی مجبور به نگهداری سپاه منظمی نبود و سرحلدارها هم از نبودن چنین سپاهی در نواحی زیر سلطه خود خشنود بودند. به منظور جلوگیری از فعالیت‌های کوچک راهزنی و نیز ایجاد نوعی تعادل در مقابل سرحلداران عرب، حکومت ایالتی از قبایل لُر و بختیاری نیز کمک می‌گرفت (انصاری، ۱۳۸۴: ۷۱). در این منطقه نیز همانند سایر مناطق عشایری که ذکر آن رفت، حکومت مرکزی دارای کمترین نفوذ و اقتدار بود. برای مثال، حکمرانی عبادان (آبادان) و محمره، فلاحیه، هویزه، اهواز و سرپرستی همه عشایر عرب و همچنین سرپرستی ایل‌های «لُر» که در خوزستان زندگی می‌کردند، از طرف دولت سپرده شده به شیخ خزعل بود. مالیات همه این شهرها و آبادی‌ها در اختیار او بود و در سراسر این

خاک، وی بر جان و مال مردم حکمرانی داشت. در شوشتر و دزفول هم که حکمران از تهران برای آنها فرستاده می‌شد، همه گونه اختیار به دست شیخ بود. حکمران هم می‌باید خود را وابسته به او ساخته، به دلخواه او رفتار می‌کرد و گرنه مردم او باش و دسته‌ای از دستاربندان که هواخواه و جیره‌خوار شیخ بودند، به کارشکنی پرداخته، با رسوایی بسیار از خوزستان بیرونش می‌کردند (سیادت، ۱۳۷۴: ۸۴).

دولت مدرن و ایلات و عشایر

تا پیش از ظهور دولت مدرن، دولت‌ها با خطوط مرزی از یکدیگر تفکیک نمی‌شدند، بلکه با سرحدات یا نواحی مرزی از هم بازشناخته می‌شدند. سرحدات نواحی سیاسی-جغرافیایی بودند که در ماورای قلمرو یکپارچه یک واحد سیاسی قرار داشتند و لزوماً تفکیک کننده دولت‌ها نبودند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱: ۲۹۹). قبل از پیدایش دولت مدرن در ممالک آسیایی، همواره تعیین خطوط مشخص و روشن مورد انزجار و تنفر بود، که علت آن را می‌توان در خانه به دوشی و کوچ‌نشینی ملل آسیایی و عدم علاقه مردمان آن قاره به موافقت‌های قطعی دانست. همچنین و مهمتر از آن، در تغییرات اوضاع و تحولات زمان، مسلماً از مرزهای نامشخص بیشتر می‌توان انتظار بهبود وضعیت را داشت تا از مرزهایی که تثبیت شده باشند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۲۱). قبل از استقرار سلسله پهلوی، از سوی حکومت‌های ایران تلاش‌هایی برای اسکان عشایر صورت گرفت، لیکن با موفقیت همراه نبود. ظاهراً نخستین تفکر مربوط به اسکان عشایر کوچنده در دوره‌های اخیر، در خاطر نادرشاه خطور کرد. نادرشاه با اینکه حکومت خود را با تکیه بر ایلخانان کوچنده آغاز کرده بود، ولی ترس داشت که با اسکان ایلات کوچنده، قدرت نیروی نظامی‌اش که بر پایه جنگجویان عشایری بود، تضعیف گردد. از این جهت موفق به انجام این کار نشد. این سیاست در دوره زندیه و قاجاریه هم راه به جایی نبرد (امیرعزضدی، ۱۳۸۶، ۱۲۸). با ظهور دولت پهلوی، رضاشاه برای برقراری امنیت، مهمترین مسأله‌ای که به آن پرداخت،

تخته قاپو کردن ایلات و جلوگیری از کوچ آنها بود. سیاست‌هایی نظیر خدمت سربازی اجباری، اسکان عشایر کوچنده، اعمال سیاست‌های مالیاتی واحد و خلع سلاح نیروهای ایلی به طور مستقیم بر اقتدار خان‌ها و سردارهای ایلات و طوایف در بخش‌های مختلف ایران تأثیر گذاشت (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۱۶). رضاشاه در ده سال اولیته حکومت خود با از بین بردن ساختارهای سیاسی ایلات، زندانی کردن و اعدام رهبران آنها، مصادره چراگاه‌ها و زمین‌ها، اسکان اجباری و حکومت مستقیم به جای اداره غیرمستقیم، قدرت سیاسی و نظامی ایلات را درهم شکست (Garthwaite, 1983: 159). بدین ترتیب، ظهور دولت مدرن در ایران به قرن‌ها سرکشی و نافرمانی ایلات و عشایر پایان داد و مرزهای ایران در بیشتر نقاط به مرحله تثبیت و اداره مؤثر رسید.

نتیجه گیری

نقش کوچ‌نشینان در تمامی تاریخ ایران پس از اسلام قابل تأمل است. آنها گاه مؤسس حکومتی می‌شدند و گاه سبب برافتادن حکومتی دیگر؛ گاه در مرزها به پشتیبانی از حکومت ایران با همسایگان وارد جنگ می‌شدند و گاه با همکاری همسایگان به ایران تاخت و تاز می‌آوردند، کاروان‌های تجاری را غارت می‌کردند و در مواقع قحطی و خشکسالی به شهرها یورش می‌آوردند. استقرار بیشتر آنها در نواحی پیرامونی ایران، بازی کردن در این نقش را برای آنها تسهیل می‌کرد آنها با ناامن کردن سرحدات ایران و به چالش کشیدن قدرت حکومت مرکزی، مانع از ایجاد ثبات در مناطق مرزی می‌شدند. با ورود قدرت‌های استعماری به منطقه و استفاده آنها از رؤسای ایلات و عشایر، این مسأله حالت بسیار پیچیده‌ای به خود گرفت که نتیجه آنف از دست رفتن بخش‌هایی از خاک کشور و به تعویق افتادن تکوین مرزها در آن نواحی بود. می‌توان تأثیر هر یک از عشایر و کوچ‌نشینان کرد، عرب و بختیاری را در تکوین مرزهای سیاسی ایران در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- عشایر کرد که در بخش اعظم مرزهای غربی ایران می‌زیستند، از زمان پیدایش امپراتوری عثمانی در غرب کشور، همواره مشکلاتی را برای هر دو دولت ایجاد می‌کردند. عوامل مهم و تأثیرگذاری که می‌توانیم در به تأخیر انداختن فرایند تکوین مرزها توسط این عشایر ذکر کنیم، عبارتند از: خلأ قدرت و عدم اقتدار حکومت مرکزی در این نواحی و کوچ‌های فصلی عشایر و تابعیت نامشخص آنها که باعث می‌شد مرزها و سرحدات سیاسی کاملاً نامشخص و غیرشفاف باشد. این مسأله سبب می‌شد که اکثر قراردادهای مرزی منعقد شده بین ایران و همسایه غربی خود به علت همین تابعیت‌های نامشخص و عبور و مرورهای عشایری و سوء استفاده دولت‌ها از این امر، عملاً کارایی خود را از دست بدهد.

۲- با پیدایش صنعت نفت در جنوب غربی ایران، عشایر بختیاری از آن جهت که قشلاق آنها در جلگه‌های خوزستان بود، نقش تعیین‌کننده‌ای در این دوره پیدا کردند. وجود پالایشگاه‌ها و تأسیسات نفتی در قشلاق این عشایر، که پیش از آن آزادانه به کوچ فصلی می‌پرداختند، از سوی آنها قابل تحمل نبود. لذا با ناامن کردن خطوط لوله، زمینه‌های نفوذ بیشتر بریتانیا را به بهانه تأمین امنیت منطقه فراهم کردند، به گونه‌ای که بریتانیا حتی در مواردی سعی داشت این بخش از خاک کشور را جدا کند. خوانین بختیاری که مستقل از حکومت وارد مذاکره با بریتانیا می‌شدند در بیشتر موارد خواسته یا ناخواسته در جهت اهداف انگلستان فعالیت می‌کردند و نتیجه این سیاست را می‌توانیم در حضور پررنگ بریتانیا در این دوره، در ناحیه مورد بحث مشاهده کنیم. این حضور که تا آغاز سلسله پهلوی ادامه داشت، می‌توانست به وحدت سرزمینی ایران آسیب جدی وارد کند.

۳- اوج نقش آفرینی عشایر عرب را می‌توان قائله شیخ خزعل و تحت‌الحمایگی توسط بریتانیا دانست، که می‌توانست به جدایی این بخش از ایران منجر شود. این عشایر س از دوره صفوی با استفاده از نفوذ کم دولت مرکزی در منطقه، آزادانه تابعیت خود را تغییر

می‌دادند و از مرزها و سرحدات به راحتی عبور می‌کردند. با پیدایش صنعت نفت و حضور انگلستان در این منطقه، از سران این عشایر به عنوان بازیچه‌ای برای نیل به مطامع استعماری بریتانیا بهره برداری شد. جلوگیری از اعمال حاکمیت مؤثر دولت مرکزی توسط عشایر عرب، باعث مداخله بریتانیا و عثمانی در سرحدات و مرزهای جنوب غربی ایران شد و تکوین مرزها در این قسمت را به گونه‌ای به تأخیر انداخت که هنوز در چند کیلومتر پایانی اروندرود، شاهد تثبیت کامل مرزهای سرزمینی ایران نیستیم. در مجموع، می‌توان گفت که هر سه گروه عشایر کرد، بختیاری و عرب با حضور خود در مناطق مرزی ایران، باعث تأخیر در فرایند تکوین مرزهای سیاسی در غرب ایران شدند و در این میان نقش عشایر کرد و عرب پررنگ‌تر و ملموس‌تر از عشایر بختیاری بوده است.

منابع

- ۱- آهنجیده، اسفندیار. (۱۳۷۴). ایل بختیاری و مشروطیت، تهران: انتشارات ذره بین.
- ۲- ابریشمی، عبدالله. (۱۳۷۸). مسأله کرد در خاورمیانه، تهران: انتشارات توکلی.
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- احمدی، حمید. (۱۳۸۲). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
- ۵- اکبری، محمدعلی. (۱۳۸۴). چالش‌های عصر مدرن در ایران عصر قاجار (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
- ۶- اکبری، علی و میزبان، مهدی. (۱۳۸۳). «درآمدی بر شناخت ویژگی‌های جمعیت و جوامع عشایری ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال پنجم، ش ۱.
- ۷- امان‌اللهی بهاروند، سکندر. (۱۳۸۳). «زوال کوچ نشینی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی.
- ۸- امان‌اللهی بهاروند، سکندر. (۱۳۶۰). کوچ نشینی در ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۹- امیراحمدیان، بهرام. (۱۳۸۷). پژوهشی درباره ایل بختیاری، تهران: نشر آگاه.
- ۱۰- امیرعسدی، طوبی. (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر کوچ و اسکان در ایران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر.
- ۱۱- باقری، علی. (۱۳۷۱). جامعه و حکومت در ایران، تهران: مرکز نشر بین الملل.
- ۱۲- بخشنده نصرت، عباس. (۱۳۷۸). مبانی کوچ و کوچندگی در ایران، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
- ۱۳- بدری فر، منصور. (۱۳۸۱). جغرافیای انسانی ایران، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ۱۴- برار، ویکتور. (۱۳۵۵). انقلابات ایران ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، دانشگاه تهران.

- ۱۵- بروین سن، مارتین. (۱۳۷۹). جامعه شناسی مردم کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشرپانید.
- ۱۶- بلوکباشی، علی. (۱۳۸۲). جامعه ایلی د ایران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۱۷- بیانی، خانابا. (۱۳۵۳). تاریخ نظامی ایران (جنگهای دوره صفویه)، تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتش‌تاران.
- ۱۸- بهتویی، حیدر. (۱۳۷۷). کرد و پراکندگی او در گستره ایران زمین، ناشر مؤلف.
- ۱۹- پوریختیار، غفار. (۱۳۸۶). «بررسی روند تحول مناصب ایلخانی و ایل بیگی در جامعه بختیاری»، مجله پژوهشنامه تاریخ، سال دوم، شماره هشتم.
- ۲۰- پورکاظم، حاج کاظم. (۱۳۷۴). مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، جلد دوم، تهران: انتشارات آمه.
- ۲۱- تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۸۰). مرزهای ایران در دوران معاصر، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۲۲- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۶۷). بررسی تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۳- حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۴- جهانبانی، امان‌الله. (۱۳۳۸). سرگذشت بلوچستان و مرزهای ایران، تهران: ایل نا.
- ۲۵- خسروی، عبدالعلی. (۱۳۷۰). تاریخ و فرهنگ بختیاری، اصفهان: نشر حجت.
- ۲۶- سایکس، سرپرسی. (۱۳۷۰). تاریخ ایران (جلد اول)، ترجمه فخرالدین محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۷- سعادت نوری، حسین. (۱۳۷۴). «شیخ عبیدالله کُرد و عباس میرزا»، مجله یادگار، سال پنجم، شماره اول و دوم.
- ۲۸- سیادت، موسی. (۱۳۷۲). تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان، تهران: نشر آرزان.
- ۲۹- سیاح، حمید. (۱۳۶۰). سفرنامه حاجی سیاح، انتشارات زوار.
- ۳۰- سیوری، راجر. (۱۳۸۰). در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: نشر مرکز.
- ۳۱- شعبانی، رضا. (۱۳۷۸). مختصر تاریخ ایران در دوره های افشاریه و زندیه، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۲- شمیم، علی اصغر. (۱۳۷۸). ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: انتشارات مدّبر.
- ۳۳- شمیم، علی اصغر. (۱۳۷۰). کردستان، انتشارات مدّبر.
- ۳۴- شهبازی، عبدالله. (۱۳۶۹). مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی.
- ۳۵- طبری، احسان. (۱۳۵۴). فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، انتشارات تکمان.
- ۳۶- عبدالوحید، شیخ. (۱۳۷۸). کردها و سرزمینشان، ترجمه صلاح‌الدین عباسی، تهران: نشر احسان.
- ۳۷- عبداللهی، محمد. (۱۳۸۶). «اسکان عشایر و توسعه حیات اجتماعی آنان در ایران»، نامه علوم اجتماعی، ش ۲۲، زمستان.
- ۳۸- عزیزی بنی طرف، یوسف. (۱۳۷۲). قبایل و عشایر عرب خوزستان، تهران: ناشر مؤلف.
- ۳۹- علی‌زاده، علی. (۱۳۸۵). «تأثیرات اقتصادی نظام سرمایه‌داری غرب بر نظام ایلی-عشیرتی ایران»، بررسی‌های نوین تاریخی، شماره دوم.
- ۴۰- عیسوی، چارلز. (۱۳۶۲). تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۴۱- قرخلو، مهدی. (۱۳۸۲). مهاجرت و اسکان عشایر، انتشارات نقش بیان.

- ۴۲- کسروی، احمد. (۱۳۶۲). تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: انتشارات خواجه.
- ۴۳- کینان، درک. (۱۳۷۲). کردها و کردستان، ترجمه ابراهیم یونسی تهران: انتشارات نگاه.
- ۴۴- گارثویت، جن.راف. (۱۳۷۳). تاریخ سیاسی-اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، نشرسهند.
- ۴۵- لایارد، سراستون هنری. (۱۳۷۱). سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مهرباب امیری، تهران: انتشارات فرهنگسرا.
- ۴۶- لمبتون، آن. (۱۳۶۳). تاریخ ایلات ایران، ترجمه علی تبریزی، تهران: انتشارات آگاه.
- ۴۷- لمبتون، آن. (۱۳۶۳). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۸- لوئیس، برنارد. (۱۳۸۱). خاورمیانه، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشرنی
- ۴۹- مقدسی، عبدالله محمدین احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۵۰- مک داوول، دیوید. (۱۳۸۰). تاریخ معاصرکرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.
- ۵۱- منسفیلد، پیتر. (۱۳۸۵). تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۲- مورتنس، اینگه دمانت. (۱۳۷۷). کوچ‌نشینان لرستان، ترجمه محمد حسین آریا، انتشارات پژوهنده.
- ۵۳- میرزایی، غلامرضا. (۱۳۷۳). بختیاری‌ها و قاجاریه، انتشارات ایل.
- ۵۴- مینورسکی، ولادیمیرفئودوریچ. (۱۳۷۹). کرد، ترجمه حبیب‌الله تابانی، نشرگستره
- ۵۵- نورایی، مرتضی. (۱۳۸۶). «راهزنی در جاده‌های ایالت اصفهان و اتباع بیگانه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، بهار و تابستان .
- ۵۶- ورهرام، غلامرضا. (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران: انتشارات معین.
- ۵۷- یوسفی، امراله. (۱۳۸۰). قشقایی در گذر تاریخ، تهران: انتشارات تخت جمشید.
- 58- Garthwaite, Gene R. Khanş and King: The dialect of Power in Bakhtiari History, University of New York Press, 1981.
- 59- Tapper, Richard, The Conflict to Tribe and State in Iran and Afghanistan, New York, 1983.
- 60- [www.http//fa.wikipedia.org](http://fa.wikipedia.org).